

رضاشاه یا آتاتورک؟

فاضل غیبی

برای شناخت بهتر شخصیت‌های تاریخی مقایسه آنان با شخصیت‌های همدوره‌ای که با اوضاع مشابهی روبرو بوده‌اند مفید است. از همان زمان که رضاشاه در تنها سفر خود به خارج از کشور به ترکیه رفت مقایسه این دو در لابلای کتاب‌های تاریخ معاصر آغاز گشت. جالب اینکه در این مقایسه آتاتورک برنده است و برای اغلب ایرانیان، بعنوان رهبری مدرن شناخته شده است. در اینکه اقدامات او راه کشور تازه تأسیس ترکیه را به دنیای مدرن گشود شکی نیست. اما بهائی که ساکنان این بخش از امپراتوری عثمانی برای تشکیل کشور ترکیه پرداختند، برای هر انسان دوستی تکان دهنده است و این ظن را تقویت می‌کند که کسانی با جعل مدارک تاریخی در برتر نشانیدن او در سنجش با رضاشاه به عمد رفتار کرده‌اند.

مختصر آنکه مصطفی کمال پاشا بعنوان افسر وابسته به «جنبش ترکان جوان» در جنگ گالیپولی ۱۸۱۵ م. به شهرت رسید. وی بلافاصله پس از پایان جنگ جهانی اول به فرماندهی لشگری رسید که نه تنها نیروهای یونانی و فرانسوی را از غرب ترکیه بیرون راند، بلکه تمامی مسیحیان را نیز یا کشتار کرد و یا فراری داد. نگاهی به آمار گویای دامنه فاجعه‌ای است که به نام «جنگ استقلال ترکیه» وارد تاریخ شد: در پایان جنگ جهانی اول ۲۰٪ از جمعیت ده میلیون نفری در غرب ترکیه امروزی، مسیحی (یونانی، آرامی، آشوری، ارمنی...) بودند، اما دیری نپایید که کشتار و مهاجرت آنان در پیامد «جنگ» یاد شده، باعث شد شمارشان به ۰٫۱٪ سقوط کند! مثلاً در بخش شرقی اسلامبول پیش از «پاکسازی» غیرترک‌ها» به فرمان آتاتورک، ۷۰ هزار مسیحی در کنار ۱۳۵ هزار ترک زندگی می‌کردند.

فاجعه نسل‌کشی مسیحیان در «ازمیر» از این هم وحشتناک‌تر بود. در سال پایانی «جنگ آزادیبخش» (۱۹۲۳ م.) بخش بزرگی از مسیحیان فراری از سراسر ترکیه به این شهر که تا آن زمان نام یونانی Smyrna داشت پناه آوردند و جمعیت شهر را که تا آن زمان از یک میلیون ترک و ۸۰۰ هزار یونانی تبار تشکیل می‌شد، به چند برابر افزایش دادند. مسیحیان رانده شده امیدوار بودند بتوانند از راه دریایی جان بدر برند، اما سپاهیان ترک به فرماندهی آتاتورک از نزدیک شدن کشتی‌های خارجی به بندر جلوگیری کرده، بخش یونانی‌نشین شهر را به آتش کشیدند و پس از آنکه بیش از ۵۰ هزار نفر در آتش کشته شدند و دهها هزار نفر در ماههای آینده از گرسنگی از یادآمدند، بازماندگان اجازه یافتند با کشتی‌های خارجی ترک میهن کنند. بنا به آمار رسمی، در «پاکسازی» ترکیه در مجموع بیش از ۳۵۰ هزار مسیحی کشته و یک میلیون و ۲۵۰ هزار نفر مجبور به ترک وطن شدند.

آتاتورک نه در جنگ با کشورهای دیگر بلکه با پیروزی در «جنگ داخلی»، به شخص اول ترکیه بدل شد. پرسیدنی است که انگیزه و هدف «پدر ترک‌ها» برای دست زدن به چنین جنایت‌هایی چه بود؟ پاسخ این پرسش را باید در «دکترین سیاسی» او جستجو کرد. دکترین آتاتورک همان شعار «ترکان جوان» بود: «یک ملت، یک دین، یک زبان!» اگر آتاتورک می‌خواست کشوری مدرن بنیان بگذارد، می‌بایست با تحکیم دموکراسی و حقوق شهروندی، همزیستی گروه‌های اجتماعی گوناگون را فراهم می‌کرد. اما تشکیل کشوری که در آن فقط قوم ترک، زبان ترکی و مذهب سنی حق حیات داشته باشد، در سرزمینی که در آغاز قرن بیستم فقط ۴۰ درصد ساکنانش را ترک‌ها تشکیل می‌دادند، بیشک بدون سرکوب و کشتار میلیونی میسر نبود.

نخستین گام بزرگ در این راه را نیز «ترکان جوان» بسال ۱۹۱۵ م. با کشتار یک و نیم میلیون ارمنی در شرق آناتولی برداشتند. پس از آرامنه و یونانیان، نوبت به کردها رسید، که حدود یک چهارم جمعیت را تشکیل می‌دادند و اینک پس از نابودی آرامنه، تنها ساکنان شرق آناتولی بودند. بدین سبب نیز از میان بردن کردها به سادگی ممکن نبود و دولت آتاتورک کوشید که از یکسو بخشی از آنان را سرکوب کند و بخش دیگر را به عنوان «ترک‌های کوهی» در جامعه ترک ادغام نماید. این کوشش در سه مرحله به کشتار وسیع کردها انجامید.

نخست بسال ۱۹۲۵ م. که خودداری «کنگره بزرگ ملی ترکیه» از شناختن حقوقی برای کردها، منجر به شورش مناطق شرق آناتولی گردید. این شورش در طول فقط چند هفته بدست لشگر اعزامی ۵۰ هزار نفری سرکوب شد و نزدیک به یک میلیون تن بدستور مستقیم آتاتورک در سرمای زمستان مجبور به مهاجرت به آناتولی غربی شدند، که صدها هزار از آنان به سبب سرما و گرسنگی از پا درآمدند.

ادامه سیاست سرکوب بدین انجامید که پس از پنج سال نواحی اطراف آزارات اعلام استقلال کردند. این بار نیز نیروی نظامی ۶۶ هزار نفری با پشتیبانی صد هواپیمای بمب افکن به روستاها و مواضع کردها حمله ور شده، بیش از ۵۰۰ روستا را با خاک یکسان نمودند و دستکم ده هزار نفر را اعدام کردند.

سومین باری که آتاتورک کردها را سرکوب کرد از دو بار نخست نیز شگفت انگیزتر بود. زیرا این بار هدف کردها در ناحیه Dersim بودند، که نه تنها به شورشی دست زده، بلکه از ابتدا از آتاتورک بخاطر سیاست «جدایی دین از دولت» پشتیبانی می کردند! علت کشتار حدود ۵۰ هزار از کردهای منطقه، وابستگی آنان به مذهب علوی بود! بنا به سندی که جدیداً به امضای شخص آتاتورک کشف شده است به منظور کشتار کردهای درسیم، دولت ترکیه در همان سال ۲۰ تن گاز سمی از آلمان هیتلری خریداری کرده بود.

از این دید، هدف آتاتورک تنها غلبه و سعادت قوم ترک بود و رفرم‌های او نیز نه به انگیزه انسان دوستی و پیشرفت طلبی، بلکه به هدف یافتن نقشی ممتاز برای قومیت ترک در دنیا بود. بدین سبب نیز اقداماتش با تکیه بر اقتدار شخص او، پشتیبانی کامل تنها حزب مجاز و بالاخره ارتش گوش بفرمان عملی می شد.

بیشک «کمالیسم» در دهه‌های نخست، در ترکیه به پیشرفت‌هایی نیز کمک نمود، اما همینکه رشد اقتصادی، کشور را به دموکراسی نیازمند ساخت، بحرانی عمیق جامعه ترکیه را فراگرفت که همانند ایران ناگزیر به پیروزی اسلام‌پناهان انجامید، زیرا آنان همچنان پایگاه خود را در میان عقب‌مانده‌ترین اقشار جامعه حفظ کرده بودند.

با این وصف، مقایسه رضاشاه با آتاتورک، نابجاست. خوشبختانه در دهه‌های گذشته شناخت از رضاشاه نزد ایرانیان بهبود یافته و اینجا نیازی به تکرار خدمات او به بنای ایران نوین نیست. اما بدانچه تا بحال توجه نشده است، دکترین یا «فلسفه سیاسی» حکومت اوست. اغلب دوران رضاشاه چنان جلوه داده می شود که گویی فردی در دو دهه یک تنه ایران را از اعماق عقب‌ماندگی به دنیای نوین پرتاب کرد:

«همه چیز با او شروع شد، نام، معنای خانواده، راه، جاده، صنعت، غرور، به حساب آمدن انسانها در برابر صاحبان عنوان‌ها، دادگستری، آموزش و پرورش، موسیقی، هنر، پوشاک، بهداشت، عمر افزونتر، دانشگاه، موزه، کتابخانه، کودکان، دبستان، دبیرستان، حکومت مرکزی، آزادی زن، راه، راه آهن...» (سیاوش بشیری) رضاشاه شایسته همه ستایش‌هایی است که تبارش می شود. اما برنشانند او بر جایگاه «منجی مذهبی» راه را برای آموختن از او می بندد.

چنین اشتباه بزرگی در دوران محمدرضا شاه صورت گرفت و بجای بررسی عملکرد «پدر ایران نوین» از یکسو او را بر اوج نشانندند و از سوی دیگر از پخش نوشتارها در بررسی اقداماتش جلوگیری کردند. چنانکه کمتر کسی از کتاب «سفرنامه خوزستان و مازندران»، که شایسته بود بعنوان کتاب درسی در دسترس همگان قرار گیرد، خبر داشت. او در این کتاب صمیمانه درباره انگیزه‌های سیاسی و احساسات شخصی خود سخن می گوید: مردی که شب‌ها بیش از چهار ساعت نمی خوابد، تا بخواند و درس کشورداری را از تاریخ فراگیرد؛ ایران دوستی که «نگاهش بر چیزی نمی افتد، مگر اندیشه‌ای برای بهتر کردن (آن) در ذهن خستگی ناپذیرش پدید آورد.» (دایوش همایون)

در مورد جهان بینی رضاشاه که بیانگر فلسفه سیاسی حکومتش نیز هست، باید گفت، که بیشک از هرگونه یکسویه نگری نژادی، قومی، مذهبی و یا جنسی عاری است. ایران دوستی او که در هر جمله‌اش موج می زند، حد و مرزی نمی شناسد. تنها بعنوان نمونه، او هنگام بازدید از نمایشگاهی در تبریز، گفت:

«آذربایجان افراد شایسته و با استعداد زیاد دارد .. مردم سایر شهرها باید به آذربایجانی‌ها تاسی کنند.» (۱)

و در سفرنامه مازندران می نویسد:

«در "کیاکالا"، چیزی که دقت مرا کاملاً جلب کرد، این بود که از تمام خانه‌های ده، تنها کوچه‌ای که جارو و تمیز شده بود، فقط دو سه خانه‌ای بود که آرامنه در آنجا سکنی داشتند، و از اطفال ده نیز که در کوچه‌ها مشغول بازی بودند، فقط دخترهای کوچک این سه چهار خانواده آرامنه را دیدم که موهای خود را شانه زده اند. بقیه بچه‌ها تمام، شبیه به اشخاصی بودند که در اعصار ماقبل تاریخ زندگی می کرده اند.» (۲)

این نگاه مردی است که دشمنان ایران او را «قلدر» و «بیسواد» نامیدند، اما با توجه به آگاهی‌های شگفت‌انگیز تاریخی و آرزوهای بلندی که برای میهنش داشت، باید یکی از مصلحان و روشنفکران تاریخ ایران به شمار آید. شاید او به اندازه دیگر فرهیختگان کتاب نخوانده بود، اما هدفش از خواندن نه اظهار فضل، بلکه یافتن راه حل برای مشکلات کشور بود و رمز موفقیتش داشتن آگاهی تاریخی بود، به حدی که درباره رویدادها و شخصیت‌های تاریخی ایران از دید منافع ملی اظهار نظر می کرد!

ناسپاسی دیگر در حق رضاشاه آن است که ادعا کرده‌اند، اقدامات ترقی‌جویانه‌اش را از آتاتورک تقلید می‌کرد. گرچه پیروی از رفتار نیک دیگران، نیک است، اما روشن است که مهمترین دستاورد حکومت رضاشاه یعنی جدایی دین از دولت بوسیلهٔ عقب راندن نفوذ ملایان، اصولاً راه را برای عروج او باز کرد. در موارد دیگری نیز، آتاتورک از ابتکارات رضاشاهی پیروی نمود:

«(روزی که) رضا شاه بزرگ (در سفر به ترکیه ۱۳۱۳ ش.) به پارلمان تشریف فرما شدند... سخنگوی پارلمان .. پشت تریبون قرار گرفت و گفت: قانونی در این روز تصویب خواهد شد که همانند مردم ایران که از سال ۱۳۰۴ می‌بایستی نام و نام فامیل برای خود برگزینند، مردم ترکیه نیز می‌بایستی دارای نام فامیل شوند...» (۳)

فلسفهٔ سیاسی که رضاشاه برای ایران بنیان گذاشت نیز، از یک سو بر فرهنگ ایران‌شهری استوار بود که انسان را ورای هرگونه وابستگی، از یک گوهر می‌داند و همزیستی و صلح را برترین ارزش می‌شمرد. از سوی دیگر، او با دیدی کاملاً مدرن، دولتمردان را تنها در میزان خدمت آنان به جامعه ارج می‌نهاد.

بدین معنی نه تنها شایسته است، بلکه تمرین خوبی نیز هست که بکشیم بجای ستایش‌های بیپه‌وده از رضاشاه، از او آنچه را که امروز نیاز داریم، بیاموزیم. زیرا روشن است که رفتار او نیز چون رفتار هر شخصیت تاریخی دیگری نمی‌توانست از نارسایی‌هایی بری باشد.

بعنوان نمونه، کوشش موفق او برای عقب راندن نفوذ ملایان، نه بخاطر حذف «رقیب»، بلکه از آرزویی دیرین برای غلبه بر عقب ماندگی جامعه برمی‌خاست. بدین معنی، خواستهٔ جدایی دین و دولت نوآوری او در تاریخ معاصر است و اگر راه او در این زمینه ادامه می‌یافت، نه تنها فاجعهٔ ملی کنونی رخ نمی‌داد، بلکه چه بسا که ایران تا بحال به پای کشورهای پیشرفته رسیده بود.

در این میان، از نظرها دور مانده، که مخالفت او با ملایان در درجهٔ نخست نه بدانکه قشری انگلی و خرافات‌پرور هستند، بلکه از آنرو که وجودشان در جامعه به سبب نفوذشان بر عوام، دولتمردان را وامی‌دارد برای حفظ خود از خدمت به خلق و ابمانند!

«آنهائی که مذهب و سیاست را مخلوط به هم نمایند، هم انتظامات دنیا را مختل کرده‌اند، و هم انتظارات آخرت را تخریب نموده‌اند.» (فلان رئیس که در مرکز سیاست مملکت قرار می‌گرفت، صراحت لهجه را در خود عمداً خفه می‌کرد، و برخلاف معتقدات خود، متظاهر به آخرت پرستی می‌شد. و عوام فریبی را ترویج می‌کرد... فلان وزیر که رسماً و وجداناً مأمور انتظام ادارات و اصلاح دنیای ایران بود... با ریش و عبا در قلوب عوام تهیه منزل می‌کرد)» (۴).

بدین معنی، او وجود قشر ملایان را همانا باعث ترویج ریا و دورویی دولتمردان می‌دانست و کوشش وی در راه حذف قشر ملایان از جامعهٔ ایران، حتی از اغلب رهبران خودخواندهٔ اپوزیسیون پس از چهار دهه حکومت اسلامی پیشروتر بود و این اقدام را گامی بزرگ در راه شکوفایی اخلاقی و فکری جامعه تشخیص داده بود:

«نمی‌دانم چه وقت این ملت عمیقاً عوض خواهد شد! کی می‌شود که افراد در مقابل تهدیدات، در برابر اتهامات، با یک میزان منطقی ایستاده و سقیم را از صحیح تجزیه کنند!» (۵)

نکته مهم دیگری که نادیده گرفته می‌شود، پشتیبانی گروه‌های گوناگون ایرانیان در سطوح مختلف بود، که (به استثنای قشر ملایان و اسلام‌پنهان) اقدامات رضاشاه را تحقق آرزوهای دیرین خود می‌یافتند. از زنان بهائی که هفت دهه آرزوی «کشف حجاب» داشتند، تا یهودیان و زرتشتیان که هنوز دوران باشکوه پیشین ایران را در حافظهٔ فرهنگی خود پاس می‌داشتند و بالاخره میلیون‌ها ایرانی که تا بحال به وابستگی به فلان ارباب و یا خان شناخته می‌شدند، همه نه تنها از اقدامات رضاشاه پشتیبانی می‌کردند، بلکه همکاری صمیمانهٔ آنان «معجزه» برپایی ایران نوین را ممکن ساخت.

پشتیبانی گستردهٔ ایرانیان باعث شد که اقدامات بنیانی رضاشاه چنان پرشتاب و بدون درگیری صورت گیرد که دیری نپایید که امری طبیعی تلقی شدند. این به دشمنان ایران فرصت داد تا با ترفندهای تبلیغی زیرکانه‌ای ابتکارات دولت رضاشاه را در سایه بگذارند. فقط برای آنکه نمونه‌ای بدست داده باشیم، توجه کنیم که هنوز هم پس از چهار دهه حجاب اجباری، که شخصیت زن ایرانی را بطور روزمره لگدمال می‌کند، اسلام‌پنهانان از «اعمال زور برای کشف حجاب» شکایت می‌کنند!

ترفند جدید این که در فضای مجازی تبلیغ می‌کنند، آتاتورک برخلاف رضاشاه توانست زنان ترک را با درایت به «کشف حجاب» داوطلبانه وادار کند. بدین صورت که بخشنامه‌ای با این مضمون صادر کرد که: «زنان همه جا در انتخاب پوشش خود آزادند، مگر فواحش که باید پوشش اسلامی داشته باشند و گرنه مجازات خواهند شد.»! با چنین تدبیری دیری نپایید که

«در ترکیه هیچ زنی باحجاب روبنده دیده نشد و متعصب‌ترین مردان نیز نه اعتراضی کردند و نه مانع خروج همسر و دختران خود از خانه شدند.»!

اما واقعیت اینست که در ترکیه هیچگاه چنین بخشنامه‌ای صادر نشد، بلکه این یکی از تدابیر دولت ایران بود، زیرا: «از آنجا که حکومت تلاش داشت بی‌حجابی نه تنها بی‌عفتی معنا نشود، بلکه با فرهیختگی و نجابت مترادف باشد، وزارت داخله به تاریخ ۸ بهمن ۱۳۱۴ ش. بخشنامه‌ای به امضای سرپاس مختاری - کفیل اداره کل شهربانی - خطاب به کلیه حکام ولایات و ایالات صادر کرد (۶) که در آن آمده بود: «در ضمن دستورات و تعلیمات صادره راجع به رفع حجاب، زنان معروفه حق ندارند خود را در داخل در مجامع نسوان و خانواده‌های نجیب نموده و اگر فواحش به کشف حجاب اقدام نمایند باید قویاً جلوگیری شود که صدمه به این مقصود نزند» (۷)

(۱) علی اصغر حقدار، رضاشاه پهلوی در ترکیه، ۱۳۹۸، ص ۱۷

(۲) رضاشاه، سفرنامه خوزستان و مازندران، ص ۲۸۴

(۳) < (۱) ص ۱۹

(۴) < (۲) ص ۲۹۴-۲۹۵

(۵) < (۲) ص ۱۰

(۶) تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، سند شماره ۸۹، ص ۲۲۱

(۷) مجموعه مقالات همایش اسناد و تاریخ معاصر ایران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۱، ص ۹۸